

بخواند و خواسته هایش را پیش بینی کند. هویدا در برابر نیاز دائمی شاه سرفروید می‌آورد. او با این رفتارش بیگانگی شاه از مردم و مسایل واقعی ایران یاری می‌رساند.

در تابستان ۱۳۵۶ بسیاری از دشمنان شخصی هویدا بازداشت او را از شاه تقاضا کردند. شاه این درخواست آنها را رد کرد و به هویدا پیشنهاد کرد ایران را ترک کند و سفیر ایران در بلژیک شود که هویدا نپذیرفت.

بتدریج در پاییز آن سال شاه احساس کرد که یک مسیر ممکن است او را نجات بدهد. وقتی او نصیری را از پاکستان احضار کرد و به زندان انداخت، و شایع بود که سپهد خادمی رئیس شرکت هواپیمائی نیز به زندان خواهد افتاد وی از شنیدن این خبر خود را گشت. شاه به سفیر انگلیس گفته بود که در مورد بازداشت هویدا تحت فشار امرای ارتش قرار دارد. سفیر انگلیس از شنیدن این حرف یگه خورده بود، او معتقد بود این کار مترادف با خودکشی است او سالها با هویدا دوست بود او در آن روز عقایدش را درباره فساد خانواده سلطنتی بدون ملاحظه به شاه ابراز داشت. شاه از او خواسته بود صریحتر صحبت کند و سفیر انگلیس شایعاتی را که درباره فعالیت‌های تجارتهی برادران و خواهران و وابستگان آنها بر سر زبان‌ها بود نقل کرد. شاه دو روز بعد اعلام نمود که تحقیقات درباره معاملات افراد خاندان سلطنت آغاز خواهد شد.

سفیر انگلیس از این ملاقات نسبت به سرنوشت هویدا احساس خطر کرده و به هویدا تلفن می‌زند، هویدا به او گفته بود: «تونی عزیز من یک ایرانی هستم و هیچ کاری نکرده‌ام که از آن سرمشار باشم، من مطلقاً قصد فرار ندارم اگر کار به محاکمه بکشد من هم گفتنی‌های زیادی دارم...»^(۱)

آنگاه شاه به هویدا تلفن زده و می‌گوید: «برای امنیت خودتان می‌خواهم

خودتان را تحت بازداشت در خانه قرار بدهید.»

لیلا همسر مطلقه هویدا چنین نقل کرده: غروب ۸ نوامبر سه افسر ارتش که یکی از آنها بعدها اعدام شد برای بازداشت هویدا آمدند «لیلا در این جا می‌گوید: من به افسران گفتم: شما که کشور را نابود کردید، شما به ایران کثافت زدید آنهم با قیف تا مطمئن شوید که ذره‌ای از آن به هدر نرفته است.» پس از شام آنها هویدا را بردند. سفیر انگلیس می‌خواست به انگلیس برود شب عید مسیح برای خداحافظی رسمی با فرح به کاخ سلطنتی می‌رود.

سفیر انگلیس آن شب از فرح می‌پرسد چگونه او می‌تواند با هویدا دیدار کند، اما از پاسخی که فرح به او داد تکان خورد، او می‌نویسد: چنین می‌نمود که او به این موضوع علاقه ندارد و کمتر درباره سرنوشت هویدا نگران است.»

چند هفته درست پیش از آنکه خود فرح با شاه از ایران فرار کنند یکی از دوستان هویدا بدیدن فرح می‌رود که از او بخواهد برای آزادی هویدا تلاشی کند، فرح پاسخ می‌دهد: دیگر از دست ما خارج است. در این هنگام شاه و فرح احساس می‌کردند که در کشوری که شاه تا همین روزهای اخیر با خود کامگی حکومت می‌کرد، دیگر هیچ اختیاری ندارند، وقتی به خارج از کشور پرواز کردند هیچ اقدامی برای بردن هویدا همراه خودشان نکردند.

بعد از فرار شاه

ده روز پس از بازگشت امام خمینی به ایران ارتش از هم فرو پاشید، خیابانها پر از جمعیت شد، زندانها مورد حمله قرار گرفت چند تن از وزیران شاه که او آنها را زندانی کرده بود. از زندان خود گریختند. در جایی که هویدا و چند نفر نگهداری می‌شدند، سربازان محافظ آنها گریختند، هویدا برای دومین بار پیشنهاد فرار را پذیرفت. دکتر شاهقلی به هویدا تلفن می‌زند که او را بیابد و از آنجا ببرد در جایی مخفی کند ولی هویدا نمی‌پذیرد وی یقین داشت که او را به طرز صحیح محاکمه

خواهند کرد و به نظر می‌آمد که به او چنین وعده داده بودند.

لیلا از پاریس به او تلفن می‌زند که فرار کند ولی هویدا این پیشنهاد لیلا را نمی‌پذیرد بعدها لیلا در یک مصاحبه گفته بود: او (هویدا) احمق بود، مثل ایرانی‌ها فکر نمی‌کرد، بیشتر اروپائی بود. این همه سال در کشورهای خارج بسر برده بود، فرانسه و عربی را بهتر از فارسی صحبت می‌کرد، اما چرا انقلاب فرانسه را بیاد نیاورد که این همه کتاب در این باره آن خوانده بود؟ او عقیده داشت دستهایش پاک است بسیار غمگین می‌شد اگر فرار می‌کرد می‌دید وزیرانش کشته شدند و او در سلامت بسر می‌برد. (۱)

خواهرزاده‌اش «فرشته رضوی» با مقامات نظام حاکم ترتیبی داد که در معیت یک وکیل دادگستری و یک روحانی و یک سرباز هویدا را از زندان خارج سازند. آنها با یک آمبولانس به محل که هویدا زندانی بود رفتند. به محض اینکه هویدا سوار آمبولانس می‌شود آن روحانی از او می‌پرسد: ...چرا اجازه دادی مشروبات الکلی آزادانه بفروش برسد و این همه جنایت علیه قوانین اسلامی صورت بگیرد. «هویدا به او می‌گوید تا جلو دادگاه قرار نگیرد به این سؤال او پاسخ نخواهد داد. آمبولانس در حالی که اتومبیل دیگری برایش راه می‌گشود بسوی مدرسه‌ای که ستاد امام خمینی (ره) در آن قرار داشت رفت. هویدا را از آنجا به زندان منتقل کردند.

انقلاب در سراسر ایران می‌جوشید و می‌خروشید، در شهر و حومه آن هزاران کمیته انقلاب تأسیس یافت، این کمیته‌ها بازوی انقلاب محسوب می‌شدند و هر کس را که با رژیم سابقه داشت بازداشت می‌کردند، خانه‌ها را می‌گشتند، اشخاص را به زندان می‌انداختند، کمیته‌ها بکلی خارج از کنترل دولت بازرگان بودند.

ده روز پس از آنکه هویدا خود را تسلیم کرد، او را با سه تن از امرای ارتش شاه از جمله سپهبد ربیعی که تا روز قبل فرمانده نیروی هوائی بود، آنان را به عنوان

(چند تن از دزدان سرشناس که طی ده سال اخیر کشور را اداره می‌کردند.) به خبرنگاران خارجی معرفی شدند.

آخرین لحظات زندگی هویدا

آیت‌الله خلیلی در اوایل انقلاب طبق حکمی که از سوی امام خمینی صادر شده بود اجازه داشت وابستگان رژیم قبلی را محاکمه کند، وی در مصاحبه‌اش با یک رسانه خارجی اعتراف کرده بود حدود ۴۰۰ نفر از عوامل رژیم سابق را محاکمه و به جوخه اعلام سپرده است مهمترین شخصی که آیت‌الله خلیلی محاکمه و جلو جوخه اعدام قرار داد امیرعباس هویدا بود.^(۱)

آخرین روزهای زندگی تا لحظه اعدام هویدا را خلیلی در روزنامه سلام از دیدگاه خود چنین شرح می‌دهد: «...یکی از پردردسرتترین و جنجالی‌ترین محاکمات، همان محاکمه امیرعباس هویدا بود.

ما در دادگاه مرتباً با کارشکنی‌های دولت موقت بازرگان روبرو بودیم: زیرا اعضای این دولت با اعدام هویدا مخالف بودند. یدالله سبحانی می‌گفت: اگر خلیلی هویدا را اعدام کند، نخست‌وزیر کشی در ایران امر عادی خواهد شد و ممکن است پس از شکست انقلاب، ما را هم بکشند.»

بازرگان سرسختانه با اعدام هویدا مخالفت می‌کرد و برای جلوگیری از اعدام، سخت در تلاش بود به من گفت: شما نباید هویدا را اعدام کنید چون می‌گویند که او در سازمان ملل و اروپا طرفداران زیادی دارد. این را امام هم می‌گوید. من این موضوع را از امام پرسیدم و ایشان فرمودند: «نگفته‌ام»

هویدا در مدرسه رفاه، از شرایط استثنائی برخوردار بود، او را در یک اطاق خصوصی و دارای رادیو و تلویزیون نگهداری می‌کردند و اعضای دولت موقت مرتباً با او ملاقات می‌کردند ولی پس از انتقال بازداشت شدگان به زندان بند یک، وضع فرق کرد و دیگر شرایط استثنائی در کار نبود.

برای هر یک از آنها، یک سلول اختصاصی در نظر گرفته شد. البته در سلولها باز بود و آنها با هم رفت و آمد می‌کردند، و حالت فوق‌العاده وجود نداشت. وقتی که از طرف صلیب‌سرخ، افرادی برای دیدن وضع زندانیان آمده بودند، آنها را به اتفاق آقای «مبشری» وزیر دادگستری دولت موقت و آقای «تمدن» که به زبان فرانسه مسلط بود، به داخل زندان هدایت کردند. ما فقط به آنها سفارش کرده بودیم که سؤال و جواب باید به زبان فارسی باشد. آنها هم قبول کردند ولی بدان عمل نکردند مورد اعتراض من قرار گرفت. آقای هویدا از رفتار زندانبانها راضی بود ولی از تنگی سلول خیلی گله داشت. من به او گفتم این سلولها را رژیم شما ساخته بود ولی بعد از ما نصیب شما شده است...

افراد زیادی از طرف دولت موقت با هویدا در تماس بودند و ما از دور ناظر جریان بودیم آنها وعده آزادی به او می‌دادند ولی من خبر نداشتم و او در دادگاه این مطالب را فاش ساخت. من با چشم خود دیدم که هویدا را در یکی از اطاق‌های بند یک، سین و جیم می‌کردند و موضوع دیگر اینکه مشاهده کردم جیبهای هویدا پر از مدارک است، من به «رخ صفت» که متصدی بند یک بود گفتم برو و هویدا را به کناری بکش و همه مدارک را بررسی کن تا ببینیم موضوع چیست. او هم رفت و همه مدارک را دید و معلوم شد که آن مدارک را همین بازجوهای پیر دادگستری برای او می‌آوردند و او هم دل خوش کرده بود.

اولین جلسه محاکمه هویدا قبل از رفراندوم بود که در اثر فشار دولت موقت تعطیل شد. البته من متوجه شدم، افرادی را که برای بازجوئی هویدا انتخاب کرده بودیم ورزیده نیستند و در واقع هویدا در دادگاه، حاکم و بازپرسها محکوم شد بودند و این برای من خیلی ناگوار بود و آقای بازرگان و فرزند ایشان، ساعت سه بعد از نیمه شب تلفن کردند و اصرار داشتند که از وضعیت دادگاه آگاه شوند وقتی متوجه شدند که دادگاه هنوز هویدا را محکوم نکرده است نفس راحتی کشیدند. من همه این جریانات را درک می‌کردم و می‌دانستم آنها به هر ترفندی که باشد،

می‌خواهند هویدا را از دست ما بگیرند. احتمال‌کاری‌های آقای هادوی و عدم قاطعیت او نیز به آنها کمک می‌کرد. محاکمات، قبل از فراندوم موقتاً تعطیل شد. من به مسافرت شهرهای آذربایجان رفتم پس از انجام این مسافرت به تهران و قم آمدم. چند روز نگذشته بود که زندان قصر پاسداران اعتصاب کردند آنها رژه می‌رفتند و فریاد می‌زدند: خلخالی کجائی؟ دادگاه خلخالی ایجاد باید گردد، هویدای لامذهب اعدام باید گردد. سرانجام به قم آمدند و مسرّانه از امام خواستند که مرا به دادگاه برگردانند. امام فرمودند: شما به حرف بازرگانها گوش نکن.»

بعد از نهار به طرف تهران و زندان قصر حرکت کردم به مجرد ورود من به زندان قصر شور و هیجانی به وجود آمد و صدای پایکوبی‌ها در قصر پیچید، آنچنان که هویدا و همپالگی‌هایش شوکه شدند. آنها متوجه شدند که به قول خودشان، خلخالی جلّاد به زندان قصر برگشته است...

افراد مسلّح قسم خورده بودند که نگذارند من از زندان بیرون بروم، در واقع همین کار را کردند و چند دفعه خواستم برای انجام کار ضروری بیرون بروم آنها مانع شدند. خلاصه، ما مشغول کار شدیم و مقدمات محاکمه تعداد زیادی از سرسپردگان رژیم شاه را فراهم کردیم که یکی از آنها هویدا بود. وقتی که من تصمیم گرفتم هویدا را اعدام کنم، قبل از هر کار به آقای «هادوی» اخطار کردم که وضع خودش را روشن کند به قم و به خدمت امام برود، چون امام اقدامات او را مضرّ نمی‌دانست، به دنبال این اخطار، او با ناراحتی از پله‌های دادگاه پائین رفت و از زندان خارج شد.

او دادستان کلّ بود ولی کاری انجام نمی‌داد و اکثراً در یکی از اطاق‌های دادگاه می‌خوابید ولی پس از صدور حکم آنرا امضاء می‌کرد...

من با کمال جدیّت، قصدم این بود که تا پایان محاکمه و حتی اعدام هویدا کسی خارج از زندان از سرنوشت او مطلع نشود.

آغاز محاکمه هویدا

هویدا در رأس ساعت سه بعدازظهر جلو میز محاکمه قرار گرفت، خبرنگاران که متوجه جریان شده بودند به طرف تلفن‌ها و در ورودی زندان هجوم بردند. تا خبر را به خارج اطلاع دهند ولی با پیش‌بینی و اقداماتی که قبلاً شده بود، موفق نشدند. اگر به بیرون، بویژه به کابینه بازرگان درز می‌کرد، آنها بدون فوت وقت دست به کار می‌شدند و به هر وسیله‌ای که بود جلو محاکمه را می‌گرفتند روی این اصل این همه سختی کشیدم تا جریان دادگاه به خارج رسوخ نکند. با این وصف، دیدم یک فروند هلی‌کوپتر در بالای ساختمان زندان پرواز می‌کند و خیلی پائین و حتی نزدیک پنجره دادگاه آمده بود. همه آن روز شاهد پرواز این هلی‌کوپتر در بالای ساختمان زندان بودند و ما نفهمیدیم این پرواز برای چه منظوری بوده است.

این دومین جلسه هویدا بود او تا می‌توانست از خود دفاع کرد، خلاصه همه حرفهای او در حول این محور دور می‌زد که: «سیستم تصمیم می‌گرفت و عمل می‌کرد و افراد کاره‌ای نبودند. آن وقت آن رژیم بود و حالا رژیم دیگری برقرار شده است و افراد بی‌تقصیرند.»

من (خلخالی) گفتم: شما با این کیفیت مدافعات، حتی شاه را هم تبرئه می‌کنید. ایشان گفت: شاه از همه جریانها باخبر بود و من روز تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ با هلی‌کوپتر تا میدان آزادی و بالای جمعیت پرواز کردم و برگشتم و به شاه گفتم که این حرکت، تظاهرات یک دسته نیست بلکه یک رفراندوم است و همه مردم تهران و ایران می‌خواهند که دیگر شما نباشید. شاه گفت: چه چاره چیست؟ گفتم: بغیر از رفتن شما چاره دیگری ندارد. شاه رفت ولی من بدبخت الان اسیر دست شما هستم و نمی‌دانم که این تماشاچیان آیا پاسدارند و یا افراد معمولی.

گفتم: فرق نمی‌کند... پاسداران جزء مردم هستند و مردم معمولی هم در دادگاه

زیاد هستند.

این جانب قریب نیم ساعت تا سه ربع صحبت کردم و حرف‌هایم در نوار ضبط است. در صحبت‌هایم تمام کارهای خلاف هویدا را یکی پس از دیگری شمردم و او نتوانست به هیچ یک از آنها پاسخ دهد. گفتم: آقای هویدا شما می‌گوئید سیستم، یعنی سیستم زندان درست کرد و شکنجه‌گاه آفرید و ما را به منگنه گذاشت و در خیابانها ما را شکار کرد و کشت... و مبارزین را پس از اتمام دوره زندان، چند سال دیگر در زندان نگهداشت... شما ۱۳ سال تمام حکومت کردید ولی بی‌خبر از همه چیز و همه جا؟ آیا ممکن است کسی نخست‌وزیر مملکت بشود و... بتواند خودش را به این آسانی تبرئه کند؟ یک پاسبان، یک سپور یا یک ساواکی معمولی نمی‌تواند از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند تا چه رسد به شما که یکه‌تاز میدان در ایران بودید. چگونه می‌توانیم این همه خلافتکاری‌ها... شما را نادیده بگیریم؟

خلاصه جرم‌های او را یکی پس از دیگری شمردم، او تقریباً گیج شده بود، مانند کسی که سرسام گرفته باشد، گفت: تکلیفم چیست؟ گفتم: تکلیف این است آخرین دفاعیات خود را بکنی. مثل اینکه متوجه منظورم شد. لذا گفت: من نمی‌گویم بی‌تقصیرم. کارهای مفیدی هم کردم، سبک سنگین بکنید، می‌خواهم تاریخ ۲۵ ساله ایران را بنویسم به من مهلت بدهید. تا در فراغت بتوانم تاریخ را بنویسم. گفتم بعد از این تاریخ نویس زیاد خواهد بود و سبک و سنگین کردیم و جزای شما همان جزای مفسدین فی‌الارض است. ایشان روی این کلمه چون عربی بود، توقف کرد و مناقشه می‌کرد. من گفتم کسانی که در روی زمین فساد و تباهی را گسترش می‌دهند. جزائی آنها مرگ است. پس از شنیدن این سخن او به عجز و ناله افتاد ولی دیر شده بود.

آقای جنتی، آقای آذری، آقای محمد گیلانی و دیگران بعنوان اعضای محکمه حضور داشتید. من از همه خواستم که جلسه بهم نخورد و هویدا را از جلسه

بیرون برده و از پله‌ها پائین آوردیم و بطرف حیاط مجاور حرکت دادیم. او که متوجه قضیه شده بود، به من گفت: من کار خصوصی با شما دارم. جلو رفتم، گفت: بگوئید احمدآقا، فرزند امام بیابند. و یا با من تلفنی تماس بگیرند. گفتم: کار فوق‌العاده‌ای که برای احمدآقا کرده‌اید این بود که بر فرض، دستور دادید که برای ایشان و یا همسر امام و یا دختر ایشان گذرنامه صادر کنند. این مسئله‌ای نیست که بتواند به شما کمک کند تا تهرئه شوید، هزاران نفر آواره در بدر، در خارج از کشور بسر می‌برند، ولی همسران، فرزندان، پدران و مادران آنها در داخل کشور بودند و نمی‌توانستند گذرنامه بگیرند، حتی زندانیانی بودند که اجازه ملاقات در زندان را با فامیل خود نداشتند. خلاصه می‌توانید وصیت کنید. هویدا در حالی که عرق می‌ریخت، گفت: حضرت خلخالی من نمی‌گویم مرا اعدام نکنید ولی خواهش می‌کنم به مدت دو ماه اعدام مرا به تأخیر بیندازید. دولت موقت به من وعده داده است. من گفتم: اصل تفکیک قوای ثلاثه، مقننه، قضائیه و مجریه را دولت موقت هم قبول دارد. خلاصه هر چه هویدا اصرار کرد، من قبول نکردم و گفتم وصیت خود را بنویس. او گفت: حضرت خلخالی، یک میلیارد به شما می‌دهم تا شما این کار را به عقب بیندازید. گفتم: این شعر است و من نمی‌توانم در پیشگاه ملت ایران جوابگوی تأخیر محاکمه و اعدام شما باشم...»

هویدا در دادگاه انقلاب

در ساعت ۱/۳۰ روز شنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۸ دادگاه انقلاب اسلامی بریاست آیت‌الله خلخالی تشکیل یافت. ابتدا آیاتی از کلام الله مجید خوانده شد و سپس کیفرخواست قرائت گردید متن کیفرخواست صادره از این قرار بود:

امیر عباس هویدا فرزند حبیب‌الله شماره شناسنامه ۳۵۴۲ صادره از تهران متولد ۱۲۹۸ وزیر سابق دربار شاهنشاهی و نخست‌وزیر اسبق شاه تبعه ایران

متهم است به:

- ۱- فساد در ارض.
- ۲- محاربه با خدا و خلق خدا و نایب امام زمان علیه‌السلام.
- ۳- قیام بر علیه امنیت و استقلال کشور با تشکیل کابینه‌های دست‌نشانده امریکا و انگلیس در حمایت از استعمارگران.
- ۴- اقدام بر حاکمیت ملی با دخالت در انتخابات مجلس، عزل و نصب وزرا به خواست سفارتخانه‌های خارجی.
- ۵- واگذاری منابع زیرزمینی نفت، مس و اورانیوم به بیگانگان.
- ۶- گسترش نفوذ امپریالیست امریکا و همدستان اروپائیش در ایران از طریق هرم منابع داخلی و تبدیل ایران به بازار مصرف کالاهای خارجی.
- ۷- پرداخت درآمدهای ملی حاصله از نفت به شاه، فرح و ممالک وابسته به غرب و سپس اخذ وام با نرخ‌های بالا و گزاف و شرایط اسارت‌بار از امریکا و دول غرب.
- ۸- نابود ساختن کشاورزی و از بین بردن جنگل‌ها.
- ۹- شرکت مستقیم در فعالیت‌های جاسوسی به نفع غرب و صهیونیسم.
- ۱۰- دسته‌بندی با توطئه‌گران در سنتوناتو برای سرکوبی ملت‌های فلسطین، ویتنام و ایران.
- ۱۱- عضو سازمان فراماسونری در لژ فروغی با توجه به اسناد موجود و اقرار شخص متهم.
- ۱۲- شرکت در اخافه و ارباب مردم حق‌طلب همراه با کشتار و ضرب و جرح آنان، محدود کردن آزادی آنها با توقیف روزنامه‌ها و اعمال سانسور مطبوعات.
- ۱۳- مؤسس و اولین دبیر کل حزب استبدادی رستاخیز ملت ایران.
- ۱۴- اشاعه فساد فرهنگی، اخلاقی و شرکت در تحکیم پایه‌های استعمار و ایجاد قضاوت کنسولی در مورد امریکائی‌ها.

۱۵- شرکت مستقیم در قاچاق هروئین در فرانسه در معیت حسنعلی منصور.

۱۶- گزارش خلاف واقع با انتشار روزنامه‌های دست‌نشانده در رأس

مطبوعات.

۱۷- نظر به صورت جلسات هیئت دولت (بازرگان) و شورای عالی اقتصاد

و مقامات شاکیان خصوصی از جمله «دکتر علی‌اصغر حاج‌سعید جوادی» با

توجه به اسناد بدست آمده ساواک و نخست‌وزیری و با شهادت «دکتر منوچهر

آزمون» و «محمود جعفریان» و «پرویز نیکخواه» و اقراریر شخص متهم، چون

وقوع جرایم مسلم است دادستان دادگاه انقلاب اسلامی صدور حکم اعدام و

مصادره اموال شما را از پیشگاه دادگاه تقاضا دارد.»

با خواندن کیفرخواست، هویدا در حالی که اصلاً تا قبل از تشکیل دادگاه از

محاكمه خود اطلاع نداشت، در حالی که سعی می‌کرد خونسردی خود را بدست

آورد اظهار داشت: من در برابر یک ادعا هستم که این جا تهیه شده و برای دادگاه و

عموم قرائت شد، من چطور می‌توانم از خود دفاع کنم وی اضافه کرد در مورد

کاپیتالاسیون در برابر امریکائی‌ها، در آن زمان من اصلاً رئیس دولت نبودم. من در

آن زمان وزیر دارائی بودم و بعد هم برای مذاکرات اوپک در خارج از ایران بودم.»

رئیس دادگاه توضیح داد که کار دادگاه شبانه‌روزی است. اسناد از ساواک،

نخست‌وزیری، وزارتخانه‌ها توسط گروه‌های مختلف جمع‌آوری شده و دادگاه

تمام دلایل لازم را در دست دارد و بهمین علت دادستان تقاضای تشکیل جلسه

را کرده است.

در این هنگام هویدا به بیانات خود ادامه داد: اینکه می‌گوئید مس را دادم به

امریکائی‌ها، صحت ندارد، اگر امر می‌فرمائید من محکوم شوم، هر چه صلاح

است. زندگی یک فرد در برابر زندگی ملّتی چه ارزشی دارد من از ۱۷ آبان در

توقیف هستم و اطلاعی یا رابطه‌ای نداشتم که تا این اطلاعات در اختیار شما قرار

بدهم. اما در مورد محاربه با خدا من از خانواده متدین هستم. نه تنها محاربه کلمه صحیحی نیست فکر

می‌کنم برعکس در راه اعتقادات دینی به خانه خدا رفتم و زیارت کردم، مادر پیری هم دارم او هم اعتقادات محکمی دارد. بنده از دادگاه می‌پرسم کجا با خدا محاربه کردم و کدام انسانی می‌تواند با خدا محاربه کند، محاربه از حرب می‌آید یعنی جنگ با خدا.

رئیس دادگاه: متدین به چه دینی هستی؟

هویدا: مسلماً دین من دین اسلام است. دین خانواده‌ای که در آن، بدنیا آمده‌ام، یا می‌گوئید قیام بر علیه امنیت؟

رئیس دادگاه: آقای هویدا واردتر از این هستید که با کلمات بازی کنید.

هویدا: بهر حال ما در سیستمی بودیم که هم بنده متهم هستم، هم شما توافق کردیم، در آن سیستم اگر اسمش را می‌گذارید محاربه با خدا من تنها نبودم، خیلی‌ها بودند اما گفته شد که شما در زمان حکومتان مس را به امریکائی‌ها دادید اما من گفتم قراردادش را پیدا می‌کنم، یعنی مس متعلق به خانواده‌ای بود که طبق قوانین رسمی کشور اجازه کشف معدن را داشت اما ما به این نتیجه رسیدیم که نمی‌شود چنین معدن عظیمی را به شخصی داد، پس آنرا پس گرفتیم، امریکائی‌ها با یک شرکت در شیلی شریک شد و با یک مقاطعه‌کار، کار کردند تا بتوانند این مس را از زمین بدست آورند و صادر کنند.»

چرا توقیف شدم؟

در این هنگام هویدا گفت: «در این مملکت طرز حکومتی بود که در حدود ۶۰۰ تا ۸۰۰ هزار کارمند داشت اما من نمی‌خواهم جسارت کنم آنهم در برابر دادگاه عدل اسلامی. باید به متهم وقت داده شود تا بتواند حداقل روی کلیات خودش را آماده کند، تصمیمی که می‌گیرید آنهم در ساعت ۱۲/۵ نیمه شب. دیروز و امروز دو ساعت از من تحقیق شده است اما بنده در اختیار شما هستم و خودم هم سؤال می‌کنم که چرا توقیف شدم بنده دستم، به خون ناحق آلوده است نه با پول. اگر با پول بود حتماً جناب دادستان اطلاع دارند و اگر با خون آلوده بود

که گفته می‌شد و مطرح می‌گردید. این جا یک سیستم حکومتی بود، خودتان در این جا زندگی می‌کردید می‌دانید چه مقاماتی چه تصمیماتی می‌گرفتند و چه مقاماتی چه کارهایی می‌کردند و نخست‌وزیر چه مسئولیت‌هایی داشت. راجع به اختناق گفتید، راجع به سانسور مطبوعات گفتید، اینها مسایلی است که ساعت‌ها حرف لازم دارد. شما یک نخست‌وزیر را آورده‌اید این جا، در حالی که پنج نخست‌وزیر خارج شده‌اند، آیا من نمی‌توانستم در شانزه‌لیزه و یا در خیابانهای نیویورک قدم بزنم، پس چرا توی مملکت‌ام هستم؟

چرا بنده از دولت برکنار شدم، چرا از وزارت دربار برکنار شدم اینها همه مسایلی است که باید مطرح شود و آنگاه دادگاه قضاوت کند که چطور شد یکی از نخست‌وزیرها در آخرین روزهای حکومت‌های قبلی از ایران خارج نشد. من متهم هستم اما جان بنده هیچ ارزشی ندارد اگر باید محکوم شوم حرفی ندارم.» در این جا دادستان دادگاه یادآور شد بنا بخواست شما با پسرخاله‌تان تماس گرفتیم تا شما را ملاقات کرده و کمکتان کند اما ایشان نیامدند. شما حاکمیت ملی را به باد دادید. آیا شاه امور مهم مملکتی را، ساواک، ارتش، شرکت نفت، سیاست خارجی زیر سلطه خود داشت؟

دادستان به بیانات خود چنین ادامه داد: ما شاه را مقام غیرمسئول می‌دانیم، در این مملکت کاخ‌ها ساختند، اما در عوض انسانهای رنج‌دیده و متعالی‌ها در زاغه‌ها زندگی کرده و مردند. ما می‌گوئیم شما عملاً این حکومت را کردید، وزرا را شاه تعیین می‌کرد و شما دخالت نداشتید در حالی که شاه باید زیر نظر نخست‌وزیر زندگی می‌کرد. نه نخست‌وزیر زیر نظر شاه، پس شما حاکمیت ملی ما را به باد دادید، احتیاج به رقم ندارید از آن رقم‌هایی که می‌گفتید که تورم به صفر رسید و رشد به ۴۰ درصد. آقای هویدا شما بارها در مجلس فریاد زدید مگر ما یک فرمانده بیشتر داریم، شما که ۱۳ سال نخست‌وزیر بودید در یک سیستم مشروطه و مسئولیت در حکومت مشروطه در اختیار قوه مجریه یعنی

نخست‌وزیر است و در نتیجه شاه مبرّأ، شما چطور در طول این مدت همه این اعمال را ناشی از دستور شاه می‌دانید آیا شما خون شهدای مشروطیت را پایمال نکردید؟

هویدا اظهار داشت: من عرض می‌کنم با این حرف‌ها هیچ‌گونه دفاعی ندارم من باید اجازه داشته باشم سؤال کنم، این طرز حکومت نه در نخست‌وزیری من شروع شد و نه با نخست‌وزیری من تمام شد. مملکت را به خارجی فروختم، بنده فلان کار را کردم، مسلماً ادعا می‌کنم اطلاعاتی که در اختیار دادگاه گذاشته شده صحیح نبوده، چون اگر گفته شود که خارجی به من دستور می‌داد و بر من حکومت می‌کرد، دادگاه دلیل دارد. اما در مورد قاچاق هروئین خواندنیها از روی مجله «رهبر» وابسته به حزب توده اینها را نوشته است.»

رئیس دادگاه: آقای هویدا، آیا آقای «احمد اهورهوش» مدیر روزنامه جنگ شیراز بدلیل این که در همین مورد به دادگستری شکایت کرده بود و اعلام کرده بود با توجه به این واقعیت شما نمی‌توانید نخست‌وزیر باشید، به دستور شما در زندان قزل‌قلعه زندانی شد و تا شکایت خود را پس نگرفت آزاد نشد؟

هویدا: آیا استدلال دادگاه باید از روی نوشته مجلات باشد؟ شما باید به پرونده‌ای که در فرانسه، اگر باشد، باید مراجعه کنید. اگر دادگاه اسلامی به حرف «اوهورهوش» یا روزنامه آتش یا فرمان باشد، حرفی ندارم. اگر ادعایی در این زمینه دادگاه دارد. باید از فرانسه سؤال کند. من می‌گویم این بند از کیفرخواست باید به یک پرونده‌ای متکی باشد نه روزنامه‌ها.»

رئیس دادگاه: شما به قسمت مهم اتهاماتان توجه نکردید. جناب هویدا، این جا دادگاه اسلامی است، برای اثبات اتهام، دو نفر شهادت دادند و شرعاً ثابت است و احتیاج به پرونده فرانسه نیست.

هویدا: این قسمت را رد می‌کنم، شما تصمیم خود را در مورد زندگی من خواهید گرفت. من باید از خودم دفاع کنم من می‌گویم اگر این دو نفر شاهد هر که

باشند، کافی است؟ روزنامه رهبر از نظر شما معتبر است؟ آقای اهورهوش همین طور؟ جناب رئیس این ادعانامه ضعیف است و نکاتی در آن است که من یادآوری می‌کنم.

دادگاه باید این ادعانامه را پس بگیرد زیرا اگر من چنین جنایتی کرده باشم، یعنی قاچاق هروئین کرده باشم، طبق هر قانونی محکومم. پس دیگر لازم نیست قسمت‌های دیگر ادعانامه را بررسی کنید، همین یک مورد کافی است. ارتباط ایران که با فرانسه خوبست، سفارت فرانسه را در ایران گلباران کرده‌اند. از ایران همه مردم تلگراف تشکر برای فرانسه فرستاده‌اند پس اگر در مورد اتهام قاچاق هروئین من از فرانسه پرسید، کار بدی نکردید، ضمناً در متن کیفرخواست هر چه باشد، من باید در موردش فکر کنم و بعد پاسخ بدهم. جناب دادستان، اگر ادعای روزنامه‌ها قابل اتکاست و دادگاه به آنها متکی است، چرا به مداحی‌هایی که از رژیم می‌کردند، متکی نمی‌شوید، روزنامه آتش را باز کنید بخوانید، روزنامه‌های این روزها را بخوانید، روزنامه‌های این روزها را نمی‌خوانید، ولی مال گذشته را می‌خوانید.»

رئیس: براساس اتهامات خودتان دفاع کنید.

هویدا: بطور کلی در کار نظام و در کار مسایل، قانون اساسی نوشته: که سه قوا، زیر نظر پادشاه است من فکر می‌کنم همین کافی است. شما دفاعیات دکتر مصدق را بخوانید، پاسخ خیلی سئوال‌های این دادگاه را داده است.»

رئیس دادگاه: بین خودتان و مصدق مقایسه می‌کنید؟

هویدا: هیچگونه مقایسه‌ای بین خودم و مرحوم دکتر مصدق نمی‌کنم، می‌گویم در دفاعش به چیزهایی استناد کرده امروز این جا هم مطرح است موضوع مربوط می‌شود به سیستم، سیستمی که ما داشتیم، اگر آن روز مورد قبول نبود، مرا محکوم کنید. از فرمایشات دادستان این طور استنباط کردم که از این لحاظ علیه من ادعانامه صادر شده که چرا آن موقع، آن طور بود؟ جواب بنده این است که

سیستم حکومتی آن طور بود. آقای دادستان، بایستی می پرسیدند که چرا من در آن سیستم حکومتی ماندم آقای دادستان! اشخاصی که در طول این ۵۷ سال در رأس دیوان عالی کشور بودند، آیا نمی توانستند بگویند، سیستم غلط است، قوانین زیر پا گذاشته می شود؟ مگر آنها اطلاع نداشتند، پس من هم اطلاع نداشتم.»

رئیس دادگاه: شما سازش دیگران را در این جا مطرح می کنید. شما در مقابل این ملت پاسخ بدهید که مثلاً رئیس ساواک که معاون شما بود، طبق دستور شما کار نمی کرد و تابع شاه بود. البته در این صورت سئوالی مطرح می شود که اگر تابع شاه بود، شما چرا در مقابل این همه جنایات سکوت می کردید؟

هویدا: دادگاه می خواهد درباره من تصمیم بگیرد، پس بگذارید متهم حرفش را بزند و از خود دفاع کند، اگر این اجازه را نمی دهید، من سکوت اختیار می کنم و هر تصمیمی که گرفتید قبول دارم، آدم یک روز دنیا می آید و یک روز هم از این دنیا می رود حالا ممکن است روز از دنیا رفتنش فردا باشد، یا پس فردا، بنابراین خیال نکنید بدلم ترس و هراس، چیزی دارم، بنده به عدل اسلامی اعتقاد دارم و هر تصمیمی که هم بگیرید بنده مطیع آن خواهم بود، چون کار دیگری نمی توانم بکنم، پس اگر در این دادگاه ایرادی می گیرم، ایراد متهمی است که دارید محاکمه اش می کنید، اگر به او اجازه ایراد گرفتن نمی دهید پس دستور بفرمائید بنده زیر کلمه به کلمه ادعای نامه را امضا کنم و تائید کنم، ولی وقتی از من سئوال می کنید، بگذارید بنده جواب بدهم. به دادگاه عرض می کنم، من که با رژیم پهلوی دنیا نیامده ام، به حکومت نرسیدم، نخست وزیر نبودم. بنده که در ۲۸ مرداد دکتر مصدق را از کار برکنار نکردم. بنده در سیستمی نخست وزیر شدم که در همان سیستم وزیر دارائی بودم، در آن سیستم بنده تنها نبودم، هر سیستم مثل بدن انسان است. نخست وزیر یک عضو این بدن بود، رئیس دادگاه عضو دیگرش، رئیس دیوان عالی کشور، عضو دیگر، دادستان هم عضو دیگر والی آخر... آن روز

کدام روزنامه سانسور بود؟ آقایان مسعودی و مصباح‌زاده که مخالفت می‌کردند. در اذعان‌نامه گفته شده، بنده سردبیر تعیین می‌کردم. بفرمائید کدام سردبیر را بنده تعیین کرده‌ام. اصلاً چرا من تعیین کنم. رژیم می‌سرکار بود که هر سردبیری با آن قراری می‌گذاشت و می‌ساخت. چرا بنده تعیین کنم؟ پس ملاحظه می‌فرمائید که تعیین سردبیر درست نیست، چه بسا بعضی از سردبیران گذشته، حالا سردبیر باشند. از آنها می‌توانید سؤال کنید. بنده آدمی هستم با روحیه لیبرال، تا آن حدودی که می‌توانم حرفهای خودم را می‌زنم. بنده معذرت می‌خواهم، ۲۰ تا ۲۵ روز است که بنده روزنامه ندیده‌ام. روزنامه آتش راجع به من خیلی چیزها نوشته بود، گفتند که من روزنامه‌ها را تعطیل کرده‌ام، ولی وزیر اطلاعات پیشنهاد می‌کرد که طبق موازین آن روز گفتند یک روزنامه که فلان تعداد تیراژ داشته باشد می‌تواند به کارش ادامه بدهد، وگرنه تعطیل می‌شود، حالا نظر دیگری پشت این پیشنهاد بود، یا نبود، خودش یک دفاع دارد. ولی بنده می‌خواهم بگویم، اگر جلو روزنامه آتش یا فرمان گرفته شد، علت اختناق یا سانسور نبود چون آنها همه‌اش مدح می‌گفتند. ولی بعضی از این روزنامه‌ها، مثل کیهان، اطلاعات و آیندگان انتقاد می‌کردند و جلوی‌شان گرفته نشد. بنده می‌گویم اگر تقصیری وجود داشته، از سیستم بوده، من عرض نکردم که در این سیستم سهمی نداشتم. من گفتم عضوی در این رژیم و در این سیستم بودم. من مقامی داشتم با یک اختیاراتی، حالا به نظر دادستان و این دادگاه می‌بایست اختیارات دیگری هم می‌داشتم که نداشتم و بهمین دلیل نمی‌بایست بمانم، من نگفتم که مبراً هستم. این دادگاه باید خیلی چیزها را در نظر بگیرد، مثلاً وقتی قشون ایران به ظفار رفت، من که نخست‌وزیر بودم، یک ماه و چند روز بعد متوجه شدم. حالا اگر رفتن قشون ایران به ظفار درست نبود امر دیگری است. ولی من بعد مطلع شدم که رفت. رئیس ستاد ارتش از من دستور نمی‌گرفت ژنرال‌های ارتش از من دستور نمی‌گرفتند. رئیس فلان کشور که به ایران می‌آمد. در جلسه‌ای که بین مقامات راجع به سیاست خارجی

تشکیل می‌شد، من حضور نداشتم. تدوین و اجرای سیاست خارجی، با نخست‌وزیر نبود. در فرانسه که کشور بفرض آزادیخواه است، خطوط اصلی را هم رئیس‌جمهوری تعیین می‌کند. در رژیم فعلی قانون اساسی را به نحوی تعبیر می‌کردیم.

اولین دستگاهی که باید قانون اساسی را تعبیر کند، مجلسین بود، آنها آن طور تعبیر می‌کردند. چرا می‌خواهید نخست‌وزیر مسئول باشد وقتی که مجلسین این طور تعبیر می‌کردند.

ممکن است بگوئید آن مجلس، مجلس نبود که ملت انتخاب کرده باشد ولی در آن سیستم همان قدر که نخست‌وزیر مقصر است، مجلس شورای ملی، نماینده مجلس، عضو سنا و غیره هم مقصراند.

همان عضو مجلس شورای ملی که از وزیر سیزده ساله تعریف می‌کرد، روز بعد تکذیب می‌کرد. این اخلاقی است که متأسفانه داریم، امیدوارم از بین برود. بنده جوانانی را که در زندان برای زندگی به خدا کار می‌کنند، غذای ما را می‌آورند، به کار ما رسیدگی می‌کنند، دیده‌ام، که دارای روحیه خلیل‌ناپذیری هستند، به آنها گفته‌ام که اگر این روحیه را حفظ کنند، کوه را هم می‌شکافند.

می‌خواهید به چه آیه قسم بخورم، من اصلاً از اوضاع زندان و شکنجه‌هایش اطلاع نداشتم وقتی که هم مطلع شدم، از خارج بود در داخل چیزی به من نمی‌گفتند، چند بار هم، چون مادر پیری دارم، زنی آمده بود و ماجرای را برایش تعریف کرده بود. مادرم به من گفت و من هم از این «سپهدمقدم» که در آن موقع سمتی کوچکی داشت می‌توانست کمک کند، خواستم کمک کند، کمک هم کرد. اما دستگیر شدگان را به محکمه نظامی می‌بردند، رئیس دیوانعالی کجا بود؟ ۱۳ سال بنده نخست‌وزیر بودم، آیا تانک جلو مردم گذاشتم؟ من گفتم تانک بگذارند تیراندازی کنند؟ وقتی در دانشگاه شلوغ می‌شد، من کاره بودم دستور بدهم. خیال می‌کنید رئیس دانشگاه از نخست‌وزیر دستور می‌گرفت؟ همان طور که

گفتم. اعضای این بدن را شما نمی‌توانید تفکیک کنید.»

رئیس دادگاه: شما بیشتر از سیستم صحبت کردید. گفتید که این سیستم بود که گناهکار بود، از شما سؤال می‌کنم که آیا جنابعالی این سیستم را منطبق با قانون اساسی می‌دانستید یا نه؟ منظورم شخص شماست.

هویدا: حضور مبارکتان عرض کنم، جنابعالی در هر محیط زیستی که زندگی می‌کنید، اگر بروید افریقا، باید در آن گرمای افریقا زندگی کنید، اگر بروید آلاسکا، باید بروید در آن سرما زندگی کنید. ما در چنین رژیمی در چنان محیطی می‌زیستیم. روزی که حزب رستاخیز تأسیس شد، من با حزب رستاخیز موافق نبودم و نیستم و دبیرکل بودم ولی موافق نبودم.»

رئیس دادگاه: چرا؟

هویدا: چون می‌دانستم که حزب رستاخیز قادر نیست آن کاری را که بایست انجام بدهد و به پایان برساند. تقاضا می‌کنم رئیس محکمه بفرستند تحقیق کنند، کسانی که آنروزها می‌رفتند و نام‌نویسی می‌کردند، خیال می‌کردند نان و آبی در حزب رستاخیز هست. پس هرجائی را با محیط زیستش باید سنجید در چنین محیطی که مجلسش چنین رائی می‌داد محکمه‌اش با چنین رای رسمی کار می‌کرد رئیس دیوان کشورش اعتراضی نداشت، همه به نحوی مقصرند، کدام قانونی است که در همین مجلسی به تصویب نرسیده باشد. کدام قانونی است که در دولت اجرا شده باشد، ولی به تصویب مجلس نرسیده باشد، پس می‌گوئیم همه سیستم غلط بوده است. ما همه در این جا مسئولیت داریم.»

رئیس دادگاه: شما طفره می‌روید...

هویدا: نخیر قربان بنده طفره نمی‌روم... شما قاضی هستید، بنده متهم. من در مقامی نبودم که از لحاظ قانونی بگویم که منطبق با قانون اساسی هست یا خیر؟ در این مورد دو مقام مسئول وجود دارد، یکی دیوان عالی کشور، دیگری مجلس شورای ملی.»

رئیس دادگاه: شما بهتر از من به مفهوم حقیقت آشنائی دارید، حقیقت آن چیزی است که در آن سیستم به تعبیر ما الهی و انسانی و تعبیرهای دیگر با مفاهیم دیگر، باید وجود داشته باشد و تلاش همه مسلمین همه کسانی که درد اجتماعات را درک می‌کردند و رهبری اجتماعات را داشته این بوده است که حقایق را به کیفیتی پیاده کنند که جامعه، واقعیات را به این حقایق منطبق کند، و یک انسان، بخصوص مسلمان در سیستم فکری خود، همیشه این رسالت انسانی و خدایی را دارد که با عقاید مبارزه کند که مخالف واقعیات باشد و شما که ادعا می‌کنید، یک مسلمان و یک فرد متدین بودید، وقتی می‌دیدید که این واقعیات در یک سیستم کاملاً فاسد و خلاف حقیقت بود، شما حداقل کاری برای مقابله با این سیستم انجام می‌دادید؟ و اگر اقدامی در این مورد کرده‌اید، آنها را شرح دهید.

هویدا: من به عنوان یک فرد نمی‌توانم قانون را تفسیر کنم. بطور کلی باید عرض کنم شما یک قانون را می‌برید به مجلس دیوان کشور می‌تواند بگوید که این لایحه را که آورده‌اید، مطبق با قانون اساسی نیست و یا مجلس می‌تواند آنرا رد کند...

هویدا در آخرین قسمت حرفهایش بزندگی شخصی خود پرداخت و یادآور شد، حبّ و بغضی بر علیه کسی ندارم. زندگی‌ام هم از هر لحاظ روشن است. گفتم دستم به مال آلوده نیست بروید به ببینید. نخست‌وزیر بودم اما زندگی کوچکی داشتم. مادر پیر ۸۰ ساله‌ای دارم به او فوق‌العاده علاقمندم چرا که وقتی که پدرم فوت کرد من ۹ ساله بودم و برادر کوچکم ۵ ساله، از مال دنیا چیزی ندارم، منزلم هم گویا زیر نظر کمیته است. از طرفی خودم قبول نکردم مادرم هم به این جا بیاید و مرا ببیند. بهتر است این اوضاع را ببیند و با خاطرات گذشته دلخوش باشد.

هویدا به این جا که رسید با دستمال سفید عرق سر و رویش را با آرامی پاک کرد، و از دادگاه تقاضا نمود در فرصت دیگری تشکیل جلسه دهد تا او بتواند با جمع‌آوری دلایل دیگری که خود ضروری می‌داند از خودش دفاع کرده مجدداً در برابر دادگاه حاضر شود.

دادگاه این فرصت را به هویدا نداد و او را به نا. مفسد فی الارض و محارب با خدا دانست و او را به اعدام محکوم کرد.

چگونگی قتل امیرعباس هویدا

در روزهای محاکمه امیرعباس هویدا در دادگاه انقلاب اسلامی شخصی در کنار او قرار می‌گرفت تا اینکه هویدا به اعدام محکوم شد و فردای آن روز شایع گردید که هویدا بدست آن شخصی که همیشه هنگام محاکمه کنار او می‌نشست و لباس روحانی داشت به قتل رسیده است. در این باره با چند تن از کسانی که هنگام محاکمه نخست‌وزیر اسبق به عنوان تماشاچی حضور پیدا می‌کردند سوال شد، همه آنها قتل هویدا را توسط آن شخص که لباس روحانی بتن داشت تأیید کرد. باور چنین امری برای من (مؤلف) مشکل بود. در این باره تلفنی از آیت... خلخالی سئوال کردم، آقای خلخالی این شایعه را رد کرد و اظهار داشت: من در لحظه اعدام هویدا حضور داشتم...!!

با این حال چندی قبل با یکی از شخصیت‌هایی که در پیروزی انقلاب نقش مهمی داشت این سئوال را مطرح کردم وی اظهار داشت: خلخالی در آن لحظه که این قتل اتفاق افتاد سعی کرد این موضوع افشاء نشود. بهر جهت ما شاهد این صحنه بودیم.» این شخصیت اضافه کرد: هویدا از من خواسته بود به او فرصتی داده شود خاطرات ۱۳ ساله نخست‌وزیریش را به رشته تحریر درآورد، من این درخواست او را به عرض شخصیتی رساندم که این فرد سالها دومین شخص ایران بوده است و این اجازه به او داده شود و ایشان موافقت فرمودند. من به عرض ایشان رساندم، در خاطرات هویدا نکاتی خواهد بود که او را محکوم به اعدام خواهد کرد ولی متأسفانه عمل غیر مسئولانه آن شخص سبب گردید این کار انجام نگیرد.»

در مصاحبه‌ای از متهم به قتل در این باره که چرا هویدا را به قتل رسانید،

سئوال شد، وی گفته بود: هر کس در خط امام نباشد ترور می‌کنم. این اقرار صریح او به قتل سر و صدای زیادی برانگیخت و این شخص را متوجه اهمیت عمل غیرمسئولانه‌اش ساخت در مصاحبه بعدی با همان نشریه تأیید مصاحبه قبلی را تکذیب کرده و اظهار داشت: من گفته‌ام ترور فکری نه ترور به معنی واقعی.

اعدام ارتشبد نصیری رئیس ساواک

ارتشبد نعمت نصیری (معروف به نعمت خره) از اهالی سمنان بود و از افسران ساده ارتش بشمار می‌رفت، تا حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش آمد به عنوان سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی مأمور ابلاغ فرمان عزل مرحوم دکتر مصدق شب ۲۵ مرداد شد. نصیری پس از تسلیم حکم عزل به سرهنگ ممتاز دستگیر و به زندان دژبان انتقال یافت. در بازجوئی‌ها وی از شاه بدگوئی کرد! روز ۲۸ مرداد سرهنگ عزیزالله امیر رحیمی در یک سخنرانی مهیج از مأمورین زندان خواست در زندان دژبان را گشوده، طرفداران شاه را آزاد کنند، سرهنگ نصیری حاضر نبود از زندان بیرون برود وقتی فهمید «طیب حاجی رضائی» پایتخت را در اختیار دارد و خانه مصدق نخست‌وزیر را پس از اشغال ویران کرده، نصیری نیز به صف قیام‌کنندگان پیوست و همگام سرلشکر زاهدی شد.

پس از آن او مدارج نظامی و ترقی را پیمود از فرماندهی گارد شاهنشاهی به ریاست کل شهربانی کشور منصوب و سپس به جای سرلشکر پاکروان معاون

نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور گردید. در دوران ریاست او سازمان امنیت روزهای مبارزه و هولناکی را گذراند و از سوی دیگر وی در معاملات بسیار وارد شد و یکی از ثروتمندان کشور گردید. در منافع بسیار شرکت‌ها سهام بود، خرید و فروش زمین و حمایت‌های پر درآمد از «هژبر یزدانی» بهائی معروف و چند صاحب صنایع دیگر از اقدامات او بود.

نصیری چند سال قبل از انقلاب از همسر جوان و زیبای خود «پروین خواجوی» جدا شد. معروف است تنها یک دست کت و شلوار برداشت و از خانه گریخت و مدتی بعد با «زلیخا خلوتی» دختر سرهنگ سوار خلوتی که حدود ۴۰ سال از او کوچکتر بود ازدواج کرد و حاصل این ازدواج یک پسر بود.

حدود یک سال پیش از انقلاب، همزمان با فضای باز فرهنگ سیاسی در کشور و بالاگرفتن انتقادات از روش ساواک ایران در جهان، از این سمت برکنار گردید و به عنوان سفیر ایران راهی پاکستان شد، در این سمت باقی بود، و همزمان با اقدامات آرام‌کننده دولت «شریف امامی» ناگهان از سمت سفیری برکنار و به تهران احضار گردید و به دستور شاه به زندان افتاد!!

نخستین بار انتقاد از بدکاریهای نصیری را «سناتور جلالی نائینی» هنگام بحث درباره دولت شریف امامی به عنوان مخالفت با دولت در مجلس سنا آغاز کرد و بعد نام او در رسیدگی بر پرونده‌های «هژبر یزدانی» بر سر زبانها افتاد آنگاه با آزادی زندانیان سیاسی از زندان اوین و شرح مظالم زندان‌ها و شکنجه‌ها توسط مامورین ساواک، سرنوشت او ورق دیگری خورد.

آیت‌الله خلخالی که اکنون (۱۳۷۹) در شهر قم سکونت دارد درباره دستگیری و اعدام ارتشبد نصیری تحت عنوان: (مطالبی چند پیرامون برخی از محاکمات و محکومین) درباره دستگیری، محاکمه و اعدام نصیری چنین می‌نویسد: ... ارتشبد نصیری که به مدت ۱۵ سال در رأس کارهای حساس کشور از جمله سازمان اطلاعات و امنیت کشور قرار داشت، بکلی منکر شکنجه در

زندانی‌های رژیم شد، او گفت: من در این یکی دو روز که در زندان شما هستم، پی برده‌ام که قبل از انقلاب زندانی‌های سیاسی را شکنجه می‌کردند. نصیری با این طریق می‌خواست خود را تبرئه کند... جعفر قلی صدوری رئیس شهربانی کل کشور، هنگامی که او را روبروی نصیری قرار دادیم، تصریح کرد و گفت: من به مقتضای شغلم که در رأس شهربانی قرار داشتم، تلفن‌های نصیری را گوش می‌کردم. در واقع یک سیم تلفن او بدون اینکه معلوم شود، در دفتر کار من بود و من همه جریانه‌ها و گفتگوهای تلفنی را گوش می‌کردم. ایشان بودند که فرمان می‌دادند تا مردم را بگیرند به زندان ببرند و زیر شکنجه قرار بدهند. اگر کسی زیر شکنجه به قتل می‌رسید، جنازه مقتول را به پزشک قانونی می‌دادند و التزام می‌گرفتند که جریان افشاء نشود و یا اینکه مستقیماً به عنوان مجهول‌الهویه به سالن تشریح بیمارستانها می‌فرستادند و یا دفن می‌کردند.

اینها مطالبی بود که سپهد جعفر قلی صدوری در مقابل ارتشبد نصیری به آن اذعان کرد، نصیری را زمانی که قصد داشت فرار کند بازداشت کرده بودند. در حین دستگیری کتک مفصلی از دست مردم نوش جان کرده... نصیری را که با پیکر زخمی و سروصورت خون‌آلود و دست و پا له شده به دادگاه آوردند، البته روزهای اول، دادگاه به آن صورت منظمی که تصوّر می‌شود، نبود همین امر موجب می‌شد که گاهی اوقات، متهمین و مجرمین واقعی از زندان فرار کنند. از جمله کسانی که در همه کارها دخالت می‌کرد و بازپرس شده بود دکتر یزدی بود که در دولت موقت (بازرگان) اول معاون نخست‌وزیر سپس وزیر امور خارجه شد. او در واقع همه‌کاره بود و در هر کار دخالت می‌کرد.

ابراهیم یزدی در طبقه سوّم مدرسه رفاه که من هم در آنجا بودم، رحیمی و نصیری را به محاکمه کشید، آنها با وجود اینکه می‌دانستند من از طرف امام قاضی و حاکم شرع تعیین شده‌ام به این امر توجه نمی‌کردند، خودشان می‌بریدند و می‌دوختند و در باغ سبز نشان می‌دادند و تلویزیون هم جریان را ضبط می‌کرد و

ما هم نظاره می‌کردیم، سرانجام کاسه صبرم لبریز شد و به خدمت امام رفتم و عرض کردم «ابراهیم یزدی» می‌گوید که جزو شورای انقلاب است و نمی‌گذارد من کارهایم رسیدگی کنم. او در همه کارها دخالت می‌کند و مانع کارها می‌شود. امام فرمود: او جزو شوار انقلاب نیست و زورش هم به تو نمی‌رسد، اگر آمد آنجا یقه او را بگیر و از پله‌ها به پائین پرت کن، تا بیاید پیش من و من جواب او را بدهم.»

پس از بیانات امام، من با قدرت تمام به مدرسه رفاه برگشتم و زمام امور را بدست گرفتم و دیگر مجال ندادم که «ابراهیم یزدی» در کارها دخالت کند.

آیت‌الله خلخالی خاطرات خود را چنین ادامه می‌دهد: «...نصیری مسئول مستقیم شکنجه‌ها، کشتارها و قتل‌ها بود. دستور یورش به خانه‌های مردم و کشتار جوانان در خیابانها را می‌داد. رعب وحشتی که او در مدت ریاست خود به ساواک در میان مردم ایجاد کرده بود، بی سابقه بود. او ریاست کمیته مشترک را به عهده داشت این کمیته مشترک، متشکل از اکیپ‌های مخصوص ژاندارمری، پلیس، ارتش و ساواک بود، آنها ابتدا مدارک لازم را جمع‌آوری می‌کردند و سپس در فرصت مناسب با اکیپ‌های مخصوص و ستونهای منظم، حمله را بر علیه مخالفین شاه آغاز می‌کردند، عامل مستقیم کشتار در سیاهکل و کشتار گروه «جزنی» و آن همه شکنجه و کشتار در زندان قزل‌قلعه، زندان اوین، باغ مهران، جمشیدیه، پادگان عشرت‌آباد و سایر مراکز ساواک در سراسر ایران، شخص نصیری بود. نعمت‌الله نصیری ثروت هنگفتی برای خود و فامیلش تهیه کرده بود. خانه او در نیس فرانسه معروف بود. او خانه‌ها و کاخ‌های متعدد دیگر در تهران و اطراف آن، مازندران و سمنان داشت. او توانسته بود، با هژبر یزدانی و با خانواده «روشن» که بهائی بود (در سراسر ایران در دامداری و خرید و فروش گوشت، شرکت فعال داشت)، شریک شود. هژبر سنگسری و روشن با نصیری شریک شده بودند تا در همه زمینه‌های دامداری، کشاورزی، وارد کردن کارخانه‌های

پارچه‌بافی، کفش و غیره بطور انحصاری عمل کنند. آنها از طریق وارد کردن گوشت گوسفند از خارج ثروت سرسام‌آوری بدست آورده بودند، نصیری در چندین شرکت در تهران، سهام بود، چون نفوذ داشت با تمام ثروتمندان معاملات نامشروع انجام می‌داد او بسیار کثیف، زن باز، قمار باز، مشروب خور و زمین خوار بود. همه این مطالب را جعفرقلی صدری رئیس شهربانی با دلیل و مدرک بیان می‌داشت. نصیری به همراه ناجی و رحیمی و خسرو داد در شب ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ در پشت‌بام مدرسه رفاه تیرباران شدند.

اعدام سرلشکر خسرو داد

آیت‌الله خلخالی جریان بازجوئی و اعدام سرلشکر خسرو داد فرمانده (هوانیروز) را در خاطراتش چنین شرح می‌دهد: «...آقای خسرو داد نیز از محکومین شب اول بود. وقتی که او را به میز محاکمه کشیدم، بی‌اندازه از حال رفته بود خلاصه بدحال‌ترین محکومی بود که من حکم اعدامش را صادر کردم. در حالی که او در نظر مردم بی‌اندازه قلدر جلوه می‌کرد ولی در محاکمه خیلی ترسو و خودش را کاملاً باخته بود، او برخلاف تیمسار بیدآبادی بکلی خود را باخته بود، بیدآبادی می‌گفت: ...دنیای همین است، ما کشتیم و شما هم باید بکشید» و هنگام اعدام گفت چشم مرا نبندید، من خودم فرمان آتش را می‌دهم ولی کسی به گفته او گوش نداد، هم چشم او را بستند و هم فرمان آتش را یکی دیگر داد. خسرو داد در جریان بازجوئی می‌گفت از من گولی ساختند و هر غلطی که شاه در این کشور می‌کرد، بنام من قلمداد می‌کردند ما هم که قدرت دفاع از خودمان را نداشتیم. من گفتم: شما فرمانده هوانیروز بودی و با قدرت فوق‌العاده‌ای که در اختیار داشتی، دستور دادی، مردم قم، اصفهان، شیراز، تهران و جاهای دیگر را قتل عام کنند و این دیگر، یک مسئله فرعی و خیالی نبود، شما مستقیماً فرمان کشتار مردم بیگناه را صادر کردی، نمی‌توانی خود را تبرئه کنی. او می‌گفت: از بالا

به من دستور می‌دادند و به من امر می‌کردند، البته در این اواخر نه تنها شاه بلکه فرح، اشرف و مادر فرح نیز دستور می‌دادند و حالا شاه خیانتکار فرار کرده و من اسیر دست شما هستم.

گفتم: این عذر را دادگاه از تو قبول نمی‌کند چون شما مستقیماً دستور قتل عام مردم را داده‌ای. ایشان گفت: در حمله به خانه شریعتمداری در قم، ما مستقیماً و سر خود اقدام نکردیم، بلکه با آقای شریعتمداری تماس گرفتیم و ایشان گفتند که شما مجاز می‌باشید طلاب علوم دینی را از خانه ما و اطراف آن اخراج کنید و متفرق کنید. در واقع ایشان چراغ سبز نشان دادند. من هم به سرهنگ «شفاعت» گفتم برود و آن کانون را متلاشی کند ولی همه دستورات از بالا بود.

خلاصه وقتی چشم خسرو داد را بستیم او را نزدیک ارتشبد نصیری نشانیدیم، نصیری از او سؤال کرد: اینها می‌خواهند با ما چه کار بکنند؟ خسرو داد گفت: یک مشت کمونیست ظاهراً مذهبی می‌خواهند ما را اعدام کنند... مطلبی که باید گفته شود، این است جنازه اعدامی‌ها را به قبرستان بهشت زهرا راه نمی‌دادند و مردم مانع می‌شدند، لذا جنازه‌ها را به پشت کهریزک بردند و در آنجا دفن کردند، بعد از مدتی خبر آوردند که جنازه‌ها را خارج کردند...

سرانجام تصمیم گرفته شد که آنها در دره اطراف دفن کنند و به همین ترتیب عمل شد.

اسامی عده‌ای را که آیت‌الله خلخالی در خاطرات خود نام می‌برد و خودش دستور اعدام آنها را در

روزهای اول انقلاب صادر کرده است:

هویدا - نصیری - ربیعی - خسرو داد - سرلشکر پاکروان - سپهبد برنجیان - سرلشکر بیدآبادی (فرماندار نظامی تبریز) - سرتیپ یزدجردی - سرلشکر ناصر مقدم - سرلشکر فخر مدرس - سپهبد خواجه نوری - کوچصفهانی (از مهره‌های اصلی ساواک) بقائی یزدی (پزشک ساواک) - سپهبد محمد تقی مجیدی (رئیس دادگاه نواب صفوی) - محمود جعفریان - سپهبد جعفرقلی صدیقی (ریاست شهربانی) - ژیان پناه (شکنجه ساواک) - سرتیپ

شهنام (قاتل نواب صفوی) - مهندس ریاضی (رئیس مجلس شورای ملی) - خلعت‌بری (وزیر امور خارجه) - نیک‌پی (شهردار تهران) - آزمون (وزیر اوقاف) - دانشیان (نماینده مجلس و روحانی) - جواد عاملی - سرهنگ زمانی - سپهبد نادر جهانپانی - سپهبد حجت کاشانی - سرهنگ همدانیان (رئیس ساواک کرمانشاه و خرم‌آباد) - تیمسار شمس تبریزی (فرماندار نظامی اهواز) - سرتیپ تابعی (معاون شمس تبریزی) - سرتیپ ملک (فرمانده لشکر قزوین) - سرلشکر معتمد (فرماندار نظامی قزوین) - سرلشکر ده‌پناه (فرمانده لشکر و فرماندار نظامی فارس) - علامه وحیدی (سناتور) - پرفسور جمشیداعلیم (سناتور) - تیمسار امین افشار (بردار سپهبد امین افشار) - سرگرد شعله‌ور (شکنجه‌گر ساواک) - محمد هراتی (مالک بزرگ از نزدیکان شاه) - حاج علیلو (رئیس ساواک قم) - ربیعی (مداح) - محمدتقی روحانی (گوینده رادیو) - روحانی (یکی از وزرا) - شفیق (پسراشرف) در پاریس - سرگرد فاضلی (یکی از رؤسای پلیس قم) - سرلشکر وثیق (رئیس پلیس تهران در ۱۵ خرداد) - حسین فرزین (چاقوکش معروف) - پرویز نیکخواه (ابتدا کمونیست بود و بعد یکی از حامیان شاه شد) - عاملی (دبیر حزب رستاخیز و وزیر دادگستری) ۹ نفر از اعضای ساواک، تعداد ۲۱ نفر دیگر از اعضای ساواک که پس از قتل استاد مطهری اعدام شدند.

چندی قبل در یک مصاحبه از آیت‌ا... خلخالی پرسیدند که می‌گویند شما ۱۰۰۰ نفر از وابستگان رژیم را اعدام کرده‌ای، اظهار داشته بود: فکر نمی‌کنم بیش از ۴۰۰ نفر باشند...

اعدام چهار امیر ارتش شاهنشاهی

رادیو ایران در ساعت هشت و بیست دقیقه اول اسفند ۱۳۵۷ اعدام چهار تن از امرای ارتش را به این شرح پخش کرد: بنا به اطلاع رسیده از کمیته انقلاب اسلامی ایران نامبردگان زیر ساعت ۲/۴۵ دقیقه بامداد امروز به اعدام محکوم شده بودند، حکم اعدام درباره آنها به اجرا درآمد:

۱- سرتیپ نعمت‌الله معتمدی فرماندار نظامی و فرمانده لشکر قزوین.

۲- سرتیپ منوچهر ملک فرمانده تیپ زرهی قزوین.

۳- سرلشکر پرویز امین افشار فرمانده لشکرگارد.

۴- سرتیپ همدانیان رئیس ساواک کرمانشاه.

سرتیپ معتمدی در دفاع از خود در دادگاه گفته بود: «من فکر می‌کنم در این هفته‌های آخر، وقتی که شاه دید همه طالب آزادی‌اند نمی‌بایستی مردم را رو در روی هم قرار دهد و سربازان را به خیابان بیاورد. جای سرباز در پادگان است، نه در خیابان. من از امام خمینی استدعا دارم کسانی را که مثل من و جدانا و شرافتا سرباز واقعی بودند، حفظ کنند. شاه و اطرافیانش می‌بایستی قدرت قیام مردم را تشخیص می‌دادند.

باید به شخصیت مبارز آیت‌الله خمینی پی می‌بردند، من که از آیت‌الله اطلاعات زیادی نداشتم و باید کاری می‌کردند که فرماندهان ارتش در برابر آیت‌الله سر تعظیم فرود می‌آوردند، ماکه حتی زمینی برای مردن نداریم و ماشین پیکانی هم در اختیار زن و بچه مانست چرا باید به این وضع محکوم شویم، در حالی که شاه مقصر است در چنین شرایطی ما را ترک کرده؟

شاه مقام فرماندهی داشت می‌توانست دستور بدهد ماکنار برویم و روبروی ملت نایستیم. بهر حال من آرزو داشتم برای مملکت کشته می‌شدم و فرزندانم افتخار می‌کردند.

سرلشکر امین افشار که خونسردی خود را حفظ کرده بود به خبرنگاران گفته بود: اطرافیان شاه باعث شدند که شاه خیانت کند، شما (خبرنگاران) باید به دنبال اطرافیان شاه بروید که اطراف او یک دایره خبیثه کشیده بودند و حتی مواظب باشید که در آینده این دایره خبیثه در اطراف رهبران آینده مملکت کشیده نشود. اما ارتش اطرافیان شاه نبودند، ما فقط سرباز مردم بودیم، وزیر دربار، نخست‌وزیر، و وزرا اطراف شاه را گرفته بودند ما از سیاست مبرا بودیم و دخالتی نداشتم.»

سرتیپ حسین همدانیان رئیس ساواک کرمانشاه خود را بی‌گناه می‌دانست به سؤال خبرنگاران چنین پاسخ داد: به هیچ وجه مأموریت اجرائی در مهار کردن اغتشاشات نداشته‌ام و این وظیفه به سازمانهای مسئول محول شده بود و من به قران مجید سوگند یاد می‌کنم که در طول خدمتم به خصوص در زمان خدمت در ساواک کوچکترین آسیبی به هم میهنان عزیزم نرسانده‌ام و حتی به ناخن یک نفر از طرف من آسیبی نرسیده و خودم را بی‌گناه می‌دانم.»

سرتیپ منوچهر ملک معاون فرماندار نظامی قزوین گفته بود کوچکترین مسئولیت در فرماندار نظامی قزوین نداشته وی فرمانده یگانهای مستقر در پادگان بود، فرمانداری نظامی زیر نظر سرتیپ معتمدی انجام وظیفه می‌کردند و او مجرم و گناهکار نیست.

لحظه تیرباران

چهار امیر ارتش یک فاصله ۲۰ متری را تا جایی که سرما به پهنه صورتشان می‌خورد و هشدارشان می‌داد که کار تمام است، با آرامش و پشت سر هم حرکت می‌کردند.

جوخه آتش در یک ردیف بحال آماده صف کشیده بودند. در فاصله حدود یک متر در دهانه مسلسل چهار ژنرال ارتش که همگی خود را بی‌گناه می‌دانستند قرار گرفتند.

ساعت ۲/۴۳ دقیقه بامداد، بر بام خانه‌های قدیمی در قلب تهران بزرگ فریاد پیچید: «شما سرلشگر امین افشار، سرتیپ نعمت‌الله معتمدی، سرتیپ منوچهر ملک و سرتیپ همدانیان به موجب رای صادره دادگاه فوق‌العاده انقلاب اسلامی به اتهام جنایت... به اعدام... کمتر از یک ثانیه اتفاق افتاد... صدای رگبار بعد... هر چهار امیر ارتش در خون خود غلطیدند...»

اعدام ۷ افسر در ۱۹ اسفند

دادگاه عدل انقلاب اسلامی برای محاکمه و اعدام این ۷ افسر ارتش نه ساعت وقت صرف کرد!

۱- سرلشکر عبدالله خواجه نوری ۲- سپهبد مدرس رئیس دادرسی ارتش ۳- سرتیپ علی اکبر یزدجردی فرماندار نظامی مشهد ۴- سرلشگر احمد بیدآبادی فرماندار نظامی تبریز ۵- سرهنگ منصور زمانی رئیس سابق زندان قصر ۶- سالار جاف نماینده مجلس شورای ملی ۷- جهانگیر تارخ عضو ساواک ۸- گروهان دوم موسی میرشکاری مأمور فرماندار نظامی آبادان.

یک روز پس از پایان محاکمه محکومین، خبرگزاری پارس اطلاع داد: دادگاه انقلاب اسلامی ایران سرانجام پس از ۹ ساعت رسیدگی و شور حکم اعدام ۷ نفر متهمین دادگاه انقلابی را صادر کرد. دیروز همزمان با این اعدام‌ها یکی از عوامل

کشتار آبادان «گروه‌بان میرشکاری» نیز در این شهر تیرباران شد.

دو اعدام در بروجرد

این دو نفر پاسبان «حسن دیناروند» و ستوان دوم «عزت‌الله دشتی» نام داشتند آنها متهم به کشتار مبارزان انقلابی بروجرد بودند و دادگاه انقلابی این شهر پس از بازجوئی از متهمان با توجه به محتویات پرونده تشکیل یافته آنها را مجرم شناخت و رأی به اعدام آنها داد، احکام صادره بلافاصله و بدون تأمل توسط پاسداران به اجرا درآمد.

دو اعدام در رشت

بعدازظهر روز دوشنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ دادگاه انقلاب اسلامی برای محاکمه «اسماعیل خداترس» معروف «اسماعیل کیجا» و پاسبان «مهدی محمدی صفت» در دادگستری گیلان تشکیل جلسه داد ساعتی بعد یکی از روحانیون اعلام کرد که محاکمه به روز بعد موکول گردید. فردای آن روز ساعت ۴/۳۰ دقیقه بامداد، اسماعیل کیجا به عنوان مفسد فی الارض و پاسبان مهدی محمدی صفت به جرم قتل دو جوان مجاهد، در محوطه پادگان نیروی دریایی رشت تیرباران شدند.

اسماعیل کیجا در وقایع ۲۸ مرداد که مردم رشت مجسمه شاه را پائین کشیدند وی پیکره را چند روز بعد از رودخانه بیرون کشید، نگهداری آنرا به عهده گرفت و بعد از کودتا که شاه به ایران بازگشت مجسمه تحویل مقامات دولتی داد که مجدداً در جایش نصب کردند، از آن به بعد، محبوبیتی در سازمان‌های نظامی و انتظامی بدست آورد. اسماعیل کیجا را بهمین اتهام و اتهام دیگری که روزهای انقلاب به طرفداری از رژیم شاه با انقلابیون به مخالفت برخواست، محاکمه و اعدام کردند.

اعدام سپهبد صدری و دو تن دیگر

دادگاه انقلاب شب ۱۸ اسفند ۱۳۵۷ برای رسیدگی به اتهام این سه تن از عوامل رژیم شاه:

۱- سپهبد جعفرقلی صدری رئیس شهربانی. ۲- سرگرد ناصر قوامی معاون کلانتری ۱۳ و سروان قاسم ژیان پناه عضو کمیته مشترک، در زندان قصر تشکیل جلسه داد اتهامات سپهبد صدری طبق کیفرخواست از این قرار بود:

- ۱- شریک در قتل و کشتار.
 - ۲- اقدام و قیام علیه حکومت و استقلال ملی.
 - ۳- فساد در ارض.
 - ۴- محاربه با خدا و رسول خدا و نایب امام زمان علیه السلام.
 - ۵- معاونت در قتل‌های بیشمار با صدور دستور قتل به منظور سرکوب کردن آزادیخواهان.
 - ۶- شروع به قتل خارج از شمار با تأسیس کمیته مشترک شهربانی و ساواک معروف به کمیته ضد خرابکاری و اداره عملیات ساواک.
 - ۷- متزلزل کردن اساس حکومت ملی و شرعی با کشتن آزادیهای اساسی و سلب آزادی‌های انسانی.
- سپهبد صدری به دفاع از خود پرداخت و اظهار داشت او صرفاً آنچه را به او محول شده بود سرانجام داده است.

دفاع سرگرد قوامی

دومین نفر که در برابر اعضای دادگاه انقلاب قرار گرفت سرگرد ناصر قوامی معاون کلانتری ۱۳ بود که به اتهام شروع به قتل و فساد در ارض محاکمه شد. سرگرد قوامی در دفاع از خود اتهامات را رد نکرد و گفت آنچه که اتفاق افتاده دستور مقامات بالا را انجام داده و اکنون حرفی برای گفتن ندارد.

بدنبال سرگرد قوامی « سروان قاسم ژیان‌پناه » معروف به (قاسم سیاه) در برابر این اتهامات قرار گرفته بود:

- ۱- اعمال سانسور و اختناق در زندان سیاسی قصر نسبت به جوانان رزمنده و روحانیون و کسانی که در دادگاه‌های نظامی محکوم شده بودند.
- ۲- سلب طبیعی‌ترین حقوق زندانیان مبارز.
- ۳- شکنجه وحشیانه جوانان زندانی.
- ۴- هتک حرمت و تجاوز به عفت به زندانیان.
- ۵- جلوگیری و اشکال‌تراشی در انجام فرایض دینی از قبیل اقامه نماز جماعت، قرائت قرآن و سایر واجبات.
- ۶- لخت کردن زندانیان در حضور همه و وادار کردن آنان به تجاوز نسبت به یکدیگر.

دادگاه انقلاب تا ساعت هفت بامداد به کار خود ادامه داد و در این ساعت بود که رأی دادگاه به این شرح اعلام شد:

دادگاه انقلاب اسلامی ایران نسبت به اتهامات وارده به سه متهمین مشروحه زیر رسیدگی نموده و براساس آیات شریفه (ولکم فی العصاص جبات یا اولی‌الباب من قتل نفسا فسادا فی الارض فکانما و جمیعا و من یقتل مومنا متعما فی جز النوجهما خالدا فیها) رسیدگی نمود و حکم اعدام سه نفر متهم را صادر کرد.

تیرباران در برف

با اعلام رأی دادگاه در حالی که سپیده دمیده بود و ریزش برف به آرامی ادامه داشت نگهبانان زندان قصر در حالی چشمان و دستان محکمین را بسته بودند، هر سه را به آرامی به محوطه اعدام زندان قصر راهنمایی کردند. سراسر میدان اعدام از برف سنگین شب پیش پوشیده شده بود، جوخه آتش آماده در یک صف قرار گرفته بودند. صدای منشی دادگاه، جوخه آتش را به حال آماده باش کامل در